

The Role of Jurisprudence in Explaining the Methods of Rulings Enforcement

Abdolhossein Rezaei Rad

Associate professor, faculty of theology and Islamic knowledge, Shahid Chamran University, Ahwaz, Iran.

ahrr39@scu.ac.ir

Abstract

Based on the popular definition, jurisprudence is charge of explaining the rulings and their inference through valid reasons, but the practical experience of Islamic communities has proven that simply stating rulings and how to execute them by a non-jurist can put religious rulings in deadlock and closure or execute rulings in an opposite path of the rulings objectives and then lead to Islam weakening and its content distortion. This research seeks to prove the necessity of developing the subject of jurisprudence by using the methods of rulings, and to examine the implications of the sufficiency of expressing the rulings and entrusting the enforcement ways to non-jurists. The current study suggests that examining the ways of rulings enforcement, and criticizing and comparing them with the religious rules as well as the purpose of the Sharia are all in the account of jurisprudential issues, or as a new branch of jurisprudence. In addition to these, the study deals with the important role it plays.

This study, in addition to examination of the necessity of jurisprudence entering the methodology of rulings enforcement, finds the reasons that why jurists don't enter this field and brings up the negative consequences of this field and finally, in order to prove that jurisprudence tools are capable of evaluating the methods of rulings, using the jurisprudential principles, it deduces the following criteria for evaluating the methods of executing rulings and proposes them to the scientific community. 1. Feasibility 2. Agreeing with religious principles and jurisprudential rules 3. Adherence to the objectives of rulings.

Keywords

Jurisprudence, enforcement, method, value, rulings, objective.



فقه

Abstracts

نقش فقه در تبیین شیوه‌های اجرای احکام

عبدالحسین رضائی‌راد*

چکیده

بر اساس تعریف رایج، دانش فقه، عهده‌دار بیان احکام و استنباط آنها با دلیل‌های معتبر است؛ اما تجربه عملی جوامع اسلامی ثابت کرده است اکتفا به بیان احکام و واگذاری چگونگی اجرا به غیرفقیه می‌تواند احکام شرعی را در عمل به بن‌بست و تعطیلی بکشاند یا در مسیری متضاد با هدف احکام به اجرا درآورد و به وهن اسلام و تحریف محتوایی آن بینجامد. این تحقیق در پی اثبات ضرورت توسعه موضوع دانش فقه به روش احکام و بررسی پیامدهای اکتفا به بیان احکام و واگذاری شیوه‌های اجرا به غیرفقیهان است و پیشنهاد می‌کند بررسی شیوه‌های اجرای احکام و نقد و بررسی و میزان تطبیق آنها با موازین شرعی و هدف شریعت نیز در شمار مباحث فقهی باشد یا به‌عنوان شاخه‌ای نوین از دانش فقه و در کنار آن به ایفای این مهم پردازد.

این تحقیق ضمن بررسی ضرورت ورود فقه به مبحث روش‌شناسی اجرای احکام، واردنشدن فقها به این مقوله را علت‌یابی و پیامدهای منفی ورود به این حوزه را مطرح می‌کند و در انتها برای اثبات اینکه ابزارهای علم فقه قابلیت ارزیابی روش احکام را دارند با استفاده از موازین فقهی معیارهایی را برای ارزیابی روش‌های اجرای احکام استنباط و به جامعه علمی پیشنهاد می‌کند: ۱. امکان‌پذیر بودن؛ ۲. موافقت با موازین شرعی و قواعد فقهی؛ ۳. همسویی با هدف احکام.

کلیدواژه‌ها:

علم فقه، اجرا، روش، ارزش، احکام، هدف.



مقدمه و بیان مسئله

در تعریف رایج از علم فقه این علم را به‌عنوان علم به احکام شرعی می‌شناسند و شناخت حکم شرعی از روی ادله آنها مهم‌ترین شاخصه فقه تلقی شده است.

پرسشی که این تحقیق عهده‌دار پاسخگویی به آن است، این است که آیا بیان احکام به‌تنهایی کافی است و آیا در جوامع امروزی که تنوع سلیقه بسیار و پیچیدگی‌های فراوان در اداره امور جامعه وجود دارد، بیان و تبیین احکام، اهداف بلند شریعت و جامعه عدل اسلامی را محقق می‌کند؟ نقش فقها و دانش فقه در تبیین روش‌های درست احکام و ثمردهی آنها و تأمین هدف و مقصود شارع از این احکام چیست؟ اگر یک حکم شرعی در عمل نتیجه‌ای مخالف و متضاد با شریعت از خود بر جای گذاشت یا موجب اختلال و انحطاط در جامعه گردید، فقهی که چنین حکمی را صادر کرده، آیا هیچ مسئولیتی ندارد؟ این تحقیق درصدد اثبات این مطلب است که دانش فقه علاوه بر استنباط احکام این مأموریت و شایستگی و قابلیت را نیز دارد که در روش اجرای احکام نیز ارائه طریق کند و بر اساس این روش‌ها بر اجرای آنها نیز نظارت کند و با این توضیح، تعریف نوی از علم فقه را پیشنهاد می‌کند که در آن «دانش فقه، علم به احکام و روش‌های اجرای آنها از روی ادله تفصیلی است» و به بیان احکام به‌صورت خاص و نظری محدود نمی‌گردد.

۱. مقصود از روش‌های اجرایی

از مبانی نظری و فلسفه وجودی و اهداف یک اصل که بگذریم، مهم‌ترین مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که آن اصل را چگونه می‌توان جامه عمل پوشاند و چه موانع و مشکلاتی ممکن است اجرای آن را به بن بست بکشاند یا در مسیری برخلاف اهداف و فلسفه وجودی‌اش قرار دهد.

در کتاب‌های فقهی موجود، به‌ندرت می‌توان اثری یافت که به شیوه‌های اجرای احکام، به‌خصوص احکام اجتماعی مانند جهاد و حکومت و امر به معروف و نهی از منکر توجه کند و بیشتر، بلکه همه آنها به بیان مبانی و احکام فرعی اکتفا کرده‌اند.



مقصود از روش‌های اجرایی در این تحقیق شیوه درست اجرای احکام شرعی است، به گونه‌ای که با هدف شریعت از تشریح آن حکم سازگار باشد و فرد و جامعه را به اهداف و مقاصد اصلی دین نزدیک سازد؛ برای مثال اجرای احکام اسلام و تحقق شریعت آسمانی مستلزم تأسیس حکومت است؛ اما از میان روش‌های مختلف حکومتی مانند منوکراسی، دموکراسی، و آریستوکراسی و مانند آنها کدام یک بهتر می‌تواند اهداف دین و شریعت را تحقق ببخشد؟

۲. تحریر محل نزاع

با توضیحاتی که در سطرهای پیشین درباره مقصود از روش‌های اجرایی بیان شد، ممکن است این پرسش مطرح شود که مقصود مؤلف شناخت شیوه‌های اجرا که بخشی از موضوع‌شناسی است در استنباط تأثیر دارد یا مقصود آن است که حوزه‌های علمیه باید برای پرورش فقهای اهتمام بورزند که آگاهی لازم به شیوه‌های اجرا نیز داشته باشند یا اینکه شیوه اجرا نیز وظیفه فقه است و در هر بابی نیز باید بخشی اختصاص به شیوه اجرا پیدا کند، مثلاً شیوه اجرا و اعمال ولایت فقیه یا شیوه حضور بانوان در ورزشگاه‌ها یا شیوه اجرایی شدن حکم پوشش زنان در جامعه یا مراد آن است که پیامدهای اجرایی احکام چیست. واقعیت این است که مدعای مؤلف می‌تواند همه این موارد را در بر بگیرد و علم فقه همچنان که احکام را از روی ادله به دست می‌آورد و جزئیات و فروع را به خوبی از ادله اصلی استخراج می‌کند و حتی آداب و مستحبات و ملحقات احکام را نیز بیان و تبیین می‌کند، این قابلیت را نیز دارد که اصول و راهکارهایی را برای اجرای درست احکام ارائه دهد و روش‌های درست از نادرست را با توجه به هدف احکام تشخیص دهد و کارشناسان مسلط بر روش‌شناسی اجرای احکام تربیت کند؛ حتی به دور از انتظار نیست اگر از محققان این عرصه بخواهیم در کنار مباحث و عناوینی چون احکام و آداب، بابتی را نیز برای شناخت روش‌های درست احکام باز کنند؛ اما این نوشتار پیش از هر چیز به اثبات ضرورت ورود فقه به روش‌شناسی احکام توجه قرار دارد و پیامدهای واگذاری اجرا به غیرفقیهان را گوشزد می‌کند و انتظار آن دارد تا پس از اثبات ضرورت این مطلب، برای تمامی این وظایف جایی در فقه باز شود.





۳. تفاوت روش اجرا و تصدی اجرا

در این تحقیق، بیان روش‌های اجرا لزوماً به معنی تصدی منصب اجرا و مناصب اجرایی و حکومتی به دست شخص فقیه نیست، بلکه معنایی وسیع‌تر دارد؛ زیرا حفظ احکام شرعی از انحراف در مرحله عمل این اقتضا را دارد که با توجه به تجربه‌ها و واقعیات انکارناپذیر جامعه روش‌های صحیح و ثمربخش و موافق با موازین شرعی را فقها شناسایی کنند، چه فقیه خود مجری احکام باشد، چه این منصب را به دیگری تفویض کرده باشد.

۴. دلایل ضرورت ورود فقه به حوزه روش‌ها

اگر تعریف رایج علم فقه را که علم به احکام شرعی فرعی است (سیوری حلی، ۱۳۶۱: ص ۵۰؛ عاملی، ۱۳۹۱: ص ۷۱-۷۲) بپذیریم، ممکن است بررسی روش‌های اجرای احکام در حوزه علم فقه نگنجد؛ اما اگر علم فقه را به معنای اعم آن، که شناخت دین و اهداف آن را نیز شامل و «فقه اکبر» نامیده می‌شود (قمی، بی تا، ج ۲: ص ۳۸۱؛ القنوجی، ۱۹۷۹، ج ۲: ص ۴۰۰). در نظر بگیریم، از شناخت و بررسی روش‌ها بی‌نیاز نخواهیم بود و برای اثبات این مطلب می‌توان دلایل زیر را ارائه کرد.

۴.۱. وابستگی اجرای احکام به داشتن روش

یکی از دلایلی که آگاهی فقیه از روش اجرای احکام را ایجاب می‌کند این است که اگر فقیه از روش اجرای احکام آگاه نباشد، احکام به اجرا در نمی‌آیند و در حد سخن و کلام باقی می‌مانند و همین امر، موجب تعطیلی احکام می‌گردد.

در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که به این مضمون اشاره دارند و هدف از ارسال رسولان را اطاعت و اجرای دستورهای آنان بیان می‌کنند و بیان احکام را کافی نمی‌دانند (نساء: ۶۴؛ حشر: ۷؛ آل عمران: ۳۲ و ۱۳۲؛ نساء: ۵۹؛ مائده: ۹۲؛ انفال: ۱ و ۲۰). فقیه هم که مطابق روایات، ورثه انبیا (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴: ص ۳۸۷؛ حرعاملی، ۱۴۰۳، ج ۸۷ و ج ۱۸: ص ۵۳؛ نوری طبرسی، ۱۴۰۹، ج ۱۷: ص ۲۹۹) و عهده‌دار وظایف ایشان است (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ص ۵۰

به بعد) از این مسئله مستثنا نیست و باید علاوه بر بیان احکام برای اجرای آنها و تحقق اهداف شریعت نیز برنامه داشته باشد و روش اجرای درست آنها را بشناسد و به قول مرحوم شریعتی رسالت باشد، نه فقط رساله (شریعتی، ۱۳۷۸: ص ۵۱) و رساله‌های عملیه به راستی رساله عملیه و راهکارهای عملی اجرای احکام باشند.

۴.۲. ضرورت پیشگیری از انحراف عملی احکام

همچنان که ناآگاهی از روش اجرای احکام موجب تعطیلی احکام می‌شود، اجرای احکام به روش نادرست و ناکارآمد می‌تواند موجب انحراف عملی احکام شود و نتایجی به بار آورد که با روح آن احکام و مقصود اصلی شریعت در تضاد باشد و آسیب این مشکل از آسیب عدم اجرای احکام به مراتب بیشتر است؛

زیرا در صورت اجرا نشدن احکام، گرچه اهداف دین محقق نمی‌شود، دین‌گریزی و نفرت از دین هم ایجاد نمی‌شود و مردم آسیب‌ها را به حساب دین نمی‌گذارند، بلکه در نهایت به دین توجه بیشتری خواهد شد و اجرا نشدن دستورهای شریعت را عامل آسیب‌های موجود می‌شمارند؛ اما اگر دستورهای دینی به شیوه نادرستی اجرا شوند، به دلیل آنکه جامعه میان نفس احکام و روش‌های اجرای آنها تفکیک قائل نمی‌شود، آسیب‌های ناشی از روش اجرا را به حساب دین و شریعت می‌گذارد و همین امر می‌تواند موجبات نفرت از دین و دین‌گریزی و حتی بالاتر از آن دین‌ستیزی را به بار آورد؛ همچنان که در رنسانس روش‌های نادرست اجرای دین، موجب نفرت مردم از دین شد و قیام‌هایی ضد دین و دخالت آن در جامعه را برانگیخت (یر، ۱۳۸۴: ص ۷۰ به بعد؛ مالدب، ۱۳۸۱: ص ۹۱ به بعد).

برای مثال در یک حکم قضایی، صدور حکم، زمانی میسر و نتیجه‌بخش خواهد بود که جرم به روش صحیحی کشف و اثبات شده باشد و اگر جرم اثبات نشده یا به روش غلطی چون اقرار مُکره یا اقرار غیربالغ به اثبات رسیده باشد، قاضی هرچند عالم و عادل باشد، نمی‌تواند قضاوتی صحیح و حکم درست صادر کند.



بر همین اساس است که فقها در بسیاری از ابواب فقهی به ناچار به روش‌ها نیز پرداخته‌اند و با اینکه مطلب مورد بحثشان فقهی نبوده و ربطی به احکام فقهی به معنای خاص آن نداشته است، اما به تفصیل از آن سخن گفته‌اند که از آن موارد روش‌های قبله‌یابی (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ص ۶۶؛ شهید ثانی، بی‌تا، ج ۱: ص ۵۰۴-۵۱۶)؛ روش‌های محاسبه ارث (شهید ثانی، بی‌تا، ج ۸: ص ۲۵۱ به بعد)، چگونگی گرفتن مخرج مشترک در فروض (همان: ص ۲۲۵-۲۳۵)، روش‌های تعیین خنثای مشکل (همان: ص ۱۹۱) و شیوه‌های اثبات جرم (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ص ۸۲ به بعد) را می‌توان نام برد.

بی‌شک روش‌های قبله‌یابی و چگونگی محاسبه ارث و امثال آنها از مصادیق احکام شرعی و فرعی نیستند که تعریف رایج فقه آنها را شامل شود و فقهای بزرگوار در این موارد برای تعیین مصادیق بعضی از عنوان‌های شرعی چون سهم الارث و جهت قبله روش‌هایی را ارائه کرده‌اند و مقلد را به حال خود رها نکرده‌اند؛ زیرا می‌دانسته‌اند محاسبه ارث یا پیدا کردن جهت قبله در مناطق مختلف جغرافیایی نیاز به آگاهی‌های نسبی از علوم دیگری دارد که مقلد از آنها برخوردار نیست و بدون این روش‌ها، اجرای حکم به دلیل اشتباه در تشخیص مصادیق، در عمل با دشواری‌ها یا انحرافات مواجه خواهد شد و دخالت فقها در این گونه امور به سبب ارتباط اجتناب‌ناپذیری بوده است که میان فهم و اجرای حکم با روش‌های آن احساس کرده‌اند و نیز به دلیل مراجعات مردم و مقلدان برای این گونه پرسش‌ها و برای رفع نیاز جامعه و دشواری انجام وظایف دینی بدون تعیین روش، به این مباحث وارد شده‌اند.

۴.۳. ادله ولایت فقیه

اگر فقیه را مطابق ادله طرفداران ولایت فقیه و آن‌چنان که در روایات آمده است «ورثه انبیاء» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴: ص ۳۸۷؛ همو، ۱۴۱۷: ص ۱۱۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۲۷: ص ۸۷ و ج ۱۸: ص ۵۳؛ نوری طبرسی، ۱۴۰۹، ج ۱۷: ص ۲۹۹) و ولایت فقیه را ادامه ولایت انبیا و ائمه معصوم (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ص ۵۰ به بعد) بدانیم و فقیه را شایسته و بلکه موظف به اجرای احکام بدانیم، آگاهی از اهداف و شیوه‌های اجرای احکام نیز ضرورت می‌یابد؛ زیرا در این دیدگاه، فقیه‌ی که

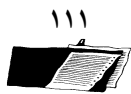
متصدی اجرای احکام می‌شود، مثل پیغمبر، مسئول اجرای احکام است و نمی‌تواند به چگونگی اجرای آنها بی‌توجه باشد و اگر حکمی پس از بیان شدن توسط فقیهی که به ولایت رسیده است، به اجرا در نیاید یا به صورت نادرستی به اجرا در آید یا به صورتی اجرا شود که نتیجه‌ای معکوس دهد و با هدف احکام در تضاد باشد و جامعه اسلامی را در مسیری غلط بیندازد، فقیه به عنوان نظریه پرداز و ولایت دارد و مجری احکام نیز است و به سبب فقاہت خود به ولایت در اجرای احکام دست یافته است، مسئول خواهد بود و از این جهت تفاوتی میان احکامی که اجرای آنها نیازمند تشکیل حکومت است و احکامی که فردی است وجود ندارد؛ اما اهمیت این مسئله در احکامی که جنبه اجتماعی بیشتری دارند و با حقوق عمومی و نظم جامعه مرتبط‌اند مانند قضاوت، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، بیشتر خودنمایی می‌کند، به خصوص آنکه در این دو اصل اخیر، تأثیرگذاری و احتمال تأثیر، یکی از شروط و جوب ذکر شده (حلی، ۱۴۰۸ق: ص ۳۴۲؛ نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۱: ص ۳۶۷ به بعد؛ بیشتر آثار فقهی ذیل عنوان شروط امر به معروف) و سقوط تکلیف و برائت ذمه، بدان مقید شده است؛ پس مکلف نمی‌تواند بدون آگاهی از شیوه‌های مختلف و میزان تأثیرگذاری هر کدام از آنها، از ادای وظیفه، اطمینان حاصل کند.

۴.۳.۱. اشکال‌ها به ادله ولایت فقیه و پاسخ آنها

در سطرهای پیشین با استفاده از ادله اثبات ولایت فقیه و روح حاکم بر آنها کوشیدیم ضرورت توسعه موضوع علم فقه را به روش اجرای احکام ثابت کنیم؛ اما ظاهراً این مدعا از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است و در ابتدای امر باور آن دشوار به نظر می‌رسد و ممکن است اشکالاتی بر آن وارد شود؛ به همین دلیل در ادامه این مبحث به دو مورد از اشکالاتی که ممکن است بر این نظریه وارد شود، اشاره می‌کنیم و به آنها پاسخ می‌دهیم.

۴.۳.۱.۱. اشکال اول: خلط میان فقیه مفتی و فقیه مجری

ممکن است کسی در مقام اشکال به آنچه گفته شد چنین بگوید که فقیه در مقام بیان



فقه



احکام و فقیه در مقام اجرای احکام متفاوت است و میان فقیه مجری و فقیه مفتی، خلطی صورت گرفته است و چنین نتیجه بگیرد که آگاه بودن و آگاهی دادن در مورد روش‌های اجرای احکام از لوازم فقهی است که در مقام اجرای احکام قرار دارد و برای فقهی که در مقام فتوادادن است، ضرورت ندارد؛ براین اساس نمی‌توان ورود به حوزه روش‌ها را ذاتی علم فقه به‌شمار آورد و کناره‌گیری از آن را در شمار نقاط ضعف فقه برشمرد.

۴.۳.۱.۲. پاسخ به اشکال اول

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت فقیه چه در مقام اجرا قرار بگیرد چه در مقام افتا، فقه می‌آموزد و از طریق فقه‌آموزی به مقام فقاہت می‌رسد و زمانی که فقه می‌آموزد، نمی‌داند که در آینده در منصب اجرای حکم قرار می‌گیرد یا قرار نمی‌گیرد و نه تنها خود فقیه، بلکه هیچ شخص دیگری، پیشاپیش نمی‌داند که کدام گروه از فقه‌آموزان امروز در آینده سکان‌دار امور اجرایی خواهند شد تا فقط همان‌ها بر روش‌های اجرا تسلط علمی پیدا کنند و میان فقیه مجری و فقیه مفتی تمیز ایجاد شود؛ بنابراین علم فقه در هر حال باید این قابلیت را در خود داشته باشد تا اگر تعدادی از این فقیهان پس از رسیدن به درجه اجتهاد در مقام اجرای احکام قرار گرفتند، پیش از آن در علم فقه، این توانمندی علمی را برای تصدی امور اجرایی کسب کرده باشند و لازم نباشد از صفر شروع کنند و در مقام اجرا با آزمون و خطا امور جامعه را اداره کنند. و به سبب آن، جامعه را متحمل آسیب‌های ناشی از آزمون‌های خود سازند و تجربه‌های شکست‌خورده جوامع پیشین را تکرار کنند و به جای پیشرفت، جامعه را قرن‌ها به عقب‌تر برانند.

به عبارت دیگر اگر فقیه می‌تواند ولایت در امور اجرایی داشته باشد و اگر ادله ولایت فقیه چنین بار معنایی را حمل می‌کنند این ولایت را برای فقیه بما هو فقیه اثبات می‌کنند نه بما هو مجری و فقیه را به سبب فقاہتش شایسته مقام ولایت می‌شمارند؛ زیرا اگر ولایت فقیه ولایت فقیه بما هو فقیه نبود، هر فرد دیگری هم می‌توانست به این ولایت منصوب شود و این چیزی است که هیچ فقهی از فقیهان معتقد به ولایت فقیه آن را نمی‌پذیرد.

ممکن است کسی در مقام نقد سخن مؤلف چنین بیان کند که در این مسئله به گونه‌ای خلط مبحث صورت گرفته است؛ زیرا در رهبری و اداره جامعه در کنار فقاہت، شروط دیگری نیز مانند مدیر و مدبر بودن وجود دارد که مانند عدالت شرط‌اند و این مطلب ارتباطی با دانش فقه و تأثیر و تأثر فقه و اجرا ندارد.

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت صفات شخصی و شخصیتی رهبر البته می‌تواند ارتباطی به علم فقه نداشته باشد و در هر شاخه از شاخه‌های علمی و بلکه در هر شغل و حرفه‌ای، اخلاق حرفه‌ای و صفات شخصیتی در پیشبرد کار و موفقیت فرد تأثیر بسزا دارد و لزوماً نمی‌تواند متأثر از رشته تحصیلی فرد باشد و نمی‌توان از آن رشته علمی چنین انتظاری را مطرح کرد؛ اما آگاهی از روش اجرای احکام یک ویژگی روحی و شخصیتی نیست، بلکه یک صلاحیت علمی است و از جنس و نوع آگاهی از احکام و ادله است و نمی‌توان انتظار داشت که فقیهی که به سبب فقاہتش ولایت یافته و فقاہت مهم‌ترین شرط ثبوت ولایت اوست، بعضی از علوم مورد نیازش را از شاخه‌ای دیگر بگیرد؛ زیرا اگر چنین باشد دیگر فقاہت عنصر اصلی ولایت نیست و ولایت فقیه به معنای دقیق کلمه ولایت فقیه نیست، بلکه فقیه متأثر از دیگر علوم است و علم فقه باید قابلیت پرورش مجری را داشته باشد و در دانش‌آموختگان این علم علاوه بر صفات شخصیتی و روحی مانند تقوا و عدالت و مدبر بودن، توانمندی‌های علمی لازم برای تصدی منصب ولایت وجود داشته باشد؛ مانند شناخت روش‌های درست اجرا و پیامدهای مثبت و منفی روش‌های نادرست و اگر این قابلیت در ذات فقه نباشد و فقیه بالعرض و از منشأ دیگری آن را به دست آورده باشد، ولایت آن فرد به معنای دقیق کلمه ولایت فقیه نیست و آن فقیه به سبب فقہش شایستگی ولایت را پیدا نکرده است، بلکه اولاً و بالذات فقیه است و ثانیاً و بالعرض مجری احکام است و به سبب عوارض و عنوان ثانوی اش، ولایت یافته و مجری احکام شده است نه سبب ذات فقاہتش؛ پس هر غیر فقیه دیگری که علم و مهارت اجرا را داشته باشد، می‌تواند جایگزین او گردد و اگر چنین شود چنین ولایتی، ولایت فقیه نخواهد بود.





۴.۳.۱.۳. اشکال دوم: خلط میان فلسفه فقه و علم فقه

اشکال دیگری که ممکن است بر دیدگاه مؤلف وارد شود و ضرورت گسترش موضوع علم فقه به روش اجرای احکام را با تردید روبه‌رو می‌سازد، این است که در مقام اشکال به این نظریه گفته شود شناخت روش‌ها در فلسفه فقه می‌گنجد و دلیلی ندارد که در شمار مباحث علم فقه درآید و وام‌گرفتن مباحثی از یک علم و گنجاندن آن در علم دیگر مشکلی را حل نمی‌کند و خلاف عرف معرفت‌شناسی و خلاف مقصود اصلی از تمییز و تفکیک حوزه علوم از یکدیگر و نقض غرض است و همان مصلحتی که تفکیک شاخه‌های مختلف علوم را اقتضا کرده است، اقتضای آن را نیز دارد که هر مباحثی در شاخه خودش بحث شود و از آنجا به شاخه دیگری منتقل نشود.

۴.۳.۱.۴. پاسخ به اشکال دوم

در پاسخ به این اشکال، می‌توان گفت مقصود مؤلف از گسترش موضوع دانش فقه به روش اجرای احکام این نیست که لزوماً مباحث روش‌شناسی در لابه‌لای مباحث فقهی گنجانده شود تا اشکال خلط فلسفه فقه با علم فقه، محلی از اعراب داشته باشد، بلکه مقصود مؤلف این است که این‌گونه مباحث نیز در شمار علوم مورد نیاز فقیه به رسمیت شناخته شود و فقیه با آنها بیگانه نباشد، خواه در قالب یکی از مباحث فلسفه فقه و به‌عنوان یکی از مبادی فقه یا به‌عنوان مباحثی از مباحث فقه و حتی اگر مباحث روش‌شناسی اجرای احکام را در محدوده فلسفه فقه بدانیم، اما در شمار دروس حوزوی قرار گیرد و فقیه با هر عنوانی مکلف به یادگیری آنها باشد، هدف ما تأمین شده است؛ درحالی‌که در نظام‌های آموزشی فقه چه در نظام دانشگاهی و چه در نظام حوزوی متأسفانه چنین اتفاقی نیفتاده است و در هیچ مرحله‌ای از دروس فقهی نه در دانشگاه و نه در حوزه از روش اجرای احکام سخنی به میان نمی‌آید و آموزش روشمندی در این مقوله صورت نمی‌پذیرد و آثار قابل توجهی هم نگاشته نشده است.

از این گذشته، داخل کردن مباحث روش اجرای احکام در محدوده فلسفه فقه نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا آنچه در محدوده فلسفه هر علمی می‌گنجد، روش اثبات

نظریه‌ها و احکام آن علم است که به آن «متدولوژی» نیز گفته می‌شود و مطلبی بیرونی و خارج از مسائل علم است و در مبادی آن می‌گنجد. این مطلب با آنچه مؤلف در نظر دارد، متفاوت است؛ زیرا مقصود مؤلف، روش‌شناسی اجرای احکام است که موضوعی درون‌فقهی است و همچنان که در ادامه این مقاله خواهیم گفت، مباحثش از جنس مباحث فقه است و به‌روشنی می‌تواند در شمار مباحث علم فقه قرار گیرد و ابزارهای موجود در علم فقه همچنان که قابلیت ارزیابی شرعی فعل مکلف را دارند، قابلیت ارزیابی روش اجرای احکام را نیز دارند؛ زیرا اجرای حکم بر عهده مکلف و به‌نوعی، فعلی از افعال مکلف است.

۴-۴. تجربه‌های تاریخی

صرف نظر از ادله مبنایی و نظری مانند ادله ولایت فقیه که پیش از این ذکر شد، دلیل دیگری که ضرورت ورود فقها به مباحث روش‌شناسی احکام را تأیید می‌کند تجربه‌های تاریخی است.

یک اصل فقهی یا حقوقی، علاوه بر جنبه‌های نظری، جنبه‌های عملی نیز دارد و علاوه بر حقیقت علمی خود از جنبه واقعی و تاریخی نیز برخوردار است و این دو جنبه همیشه به یک شکل آشکار نمی‌شوند و ممکن است جلوه‌ای که یک اصل در حیطه نظری دارد با آنچه در بستر تاریخ و در صحنه عمل از خود بروز می‌دهد، متفاوت باشد (گیپ همپتون، ۱۳۸۰: ص ۲۶) و تجربه اجرایی آن نتایجی را به بار آورد که با مبانی نظری و ادله و اهداف آن ناسازگار باشد و یک نظریه پرداز نمی‌تواند به جنبه‌های عملی و جلوه تاریخی نظریه خود بی‌توجه باشد؛ زیرا واقعیت بخشی از نظریه است (ر.ک: سروش، ۱۳۷۳: صص ۲۷ و ۴۸) و نظریه‌ای که در عمل نتایج مورد نظر طراحان خود را تأمین نکند، نه تنها از جنبه عملی، بلکه از جنبه نظری هم قابل تجدید نظر و نیازمند اصلاحات می‌گردد؛ حتی به اعتقاد بعضی، «حقیقت هر نظریه واقعیت تاریخی آن است نه ماهیت ذاتی آن» (بادکوبه هزاوه، ۱۳۸۰: ص ۱۷) و ماهیت ذاتی مثل کلی طبیعی، صرفاً جنبه ذهنی و اعتباری دارد و آنچه ما با آن سروکار داریم و از آن بهره می‌گیریم، واقعیت خارجی آن کلی طبیعی





است که با عوارض و حیثیات ترکیب یافته است. اگر در همه احکام، پذیرفتن چنین ادعایی دشوار باشد، دست کم در احکام سیاسی و اجتماعی همچون جهاد، دفاع و امر به معروف و نهی از منکر، مسئله چنین است؛ زیرا در این گونه احکام، انجام دادن فعل، به تنهایی مُسقطِ تکلیف و رافع عقاب نیست، بلکه ثمرات دنیوی این اصل نیز مورد توجه شارع قرار دارد و اثربخشی، شرط صحت قرار گرفته است (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ص ۳۴۲؛ امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۶۷؛ مسئله ۱؛ دیگر کتاب‌های فقهی ذیل عنوان شرایط امر به معروف)؛ برای مثال، فقها و مفسران کوفه در زمانی که این شهر مرکز درگیری‌های سیاسی است، اصرار بر فردی بودن و حکومتی نبودن این نظریه می‌ورزند؛ ولی در سوریه که جامعه‌اش به سوی حکومت حقه سیر می‌کند، فقها به نظریه حکومتی بودن امر به معروف گرایش دارند (Fritage, 1383: p4) مثلاً در شهر کوفه که در آن زمان به دست حاکمان مذاهب دیگر اداره می‌شد، بسیاری از علما مقابله و رویارویی با حکومت را تجویز می‌کردند و کشته‌شدگان در این راه را شهید می‌نامیدند. اما در دمشق علمای حنبلی در خصوص امر به معروف حاکمان راه احتیاط در پیش می‌گرفتند و با وجود اشکالات زیادی که در کار حاکمان می‌دیدند، فتوا به قیام و نهی از منکر عملی علیه حکام نمی‌دادند (Fritage, 1383: p5).

حوادث ناگوار و وقایع اسف‌انگیز تاریخی گواه است که دخالت عوام و حکومت‌ها در اجرای احکام موجب بروز انحرافات و فجایع بسیاری شده است و ادای وظیفه، آن را به انحراف کشانده و در مسیری برخلاف اهداف آن قرار داده است (رضایی‌راد، ۱۳۹۸: صص ۱۰۲ و ۱۰۹ به بعد؛ همو، ۱۳۹۰: صص ۱۴۵ به بعد؛ همو، ۱۳۸۴: صص ۷۳ به بعد) تا جایی که فقیه دردمند و اندیشمند معاصر، استاد مطهری پس از بیان نمونه‌هایی از اجرای عوامانه و فاجعه‌آمیز امر به معروف و نهی از منکر (مطهری، بی‌تا: ص ۶۱) همصدا با بسیاری از دردمندان دیگر (شریعتی، ۱۳۷۸: ص ۶۹) در اعتراض به این فجایع و عوام‌زدگی‌ها می‌گوید: «اگر امر به معروف این است، بهتر است متروک بماند» (مطهری، بی‌تا: ص ۶۲). علاوه بر این نمونه‌ها پیامدهای ناگوار بسیاری در شیوه‌های نادرست امر به معروف در تاریخ مشاهده شده است که در این مختصر امکان بیان آنها نیست (ر.ک: رضایی‌راد، ۱۳۹۸: صص ۱۰۲ و ۱۰۹ به بعد؛ همو، ۱۳۹۰: صص ۱۴۵ به بعد؛ همو، ۱۳۸۴: صص ۷۳ به بعد).

علمای اخلاق همچون غزالی (ر.ک: غزالی، ۱۳۵۲، سرتاسر کتاب)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، ۱۳۸۳، سرتاسر کتاب) و نراقی (نراقی، ۱۳۷۸، سرتاسر کتاب) در آثار خود به توصیه‌های دقیقی اشاره کرده‌اند که عبادات اسلامی بی‌نتیجه و سطحی و عوامانه نباشد و از سوی دیگر به دلیل زیاده‌روی، به تصوف و رهبانیت منجر نشود (همان، ص ۶۵۳-۶۵۴) و با روح و معنا و هدف آن همسو باشد؛ مثلاً روزه در حد تحمل گرسنگی و تشنگی محدود نماند (فیض کاشانی، ۱۳۸۲، ج ۲: ص ۱۲۴-۱۲۵ به بعد) و به روح آن که ایجاد تقوا در وجود انسان است (همان) نزدیک شود و زکات به تعبیر قرآن کریم موجب تطهیر روح زکات‌دهنده (توبه: ۱۰۳) می‌شود و نماز فحشا و منکر را از جامعه دور می‌کند (عنکبوت: ۴). این گونه توصیه‌ها نشانه‌ای از آگاهی این بزرگواران به ضرورت روش‌شناسی اجرای احکام است و ارائه آن گونه توصیه‌ها به نوعی ارائه طریق و راهکارهایی برای اجرای درست و هدفمند احکام است و گامی فراتر از بیان اجزا و شرایط عبادات است، آن‌چنان که در آثار فقه مصطلح و مرسوم است و این همه، گواه آن است که ضرورت ورود فقه به حیطه روش‌شناسی اختصاصی به احکام اجتماعی و سیاسی ندارد.

۵. علت‌یابی واردنشدن فقها به حوزه روش‌ها

نیاز علم به روش‌ها برای اجرای حکم و تأثیری که اجرانکردن آنها می‌تواند بر تعطیلی یا مهجوریت بعضی از احکام مانند امر به معروف بگذارد، سخنی درست است؛ اما مهم این است که بدانیم چه دلیلی فقها را از ورود به حوزه روش‌ها در برخی از مباحث فقهی باز داشته یا موجب غفلت از آن شده است.

۵.۱. نگاه غیرتعبدی به اجرای احکام

یکی از علت‌هایی که ممکن است موجب غفلت از روش‌ها شده باشد، این است که نگرش بسیاری از فقها به اصولی مانند امر به معروف، شرعی و تعبدی نبوده است (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۱: ص ۳۵۸؛ طوسی، ۱۴۰۰: ص ۱۴۷؛ حلی، ۱۴۱۹، ج ۳: ص ۴۸۳؛ شهید ثانی، بی‌تا، ج ۲: ص ۲۲۴؛ کاشف‌الغطاء، بی‌تا، ص ۴۱۹؛ امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ص ۲۰۴)؛ بنابراین از آنان بیان احکام شرعی در



فقه



زمینه روش اجرا و ورود به مباحث تفصیلی در این ارتباط را نمی‌توان انتظار داشت؛ زیرا در امور غیرتبعیدی، ضوابط و قوانین و روش‌های اجرا، توقیفی نیست و نیازی نیست که به طور دقیق از جانب شرع معین گردد و در کتاب‌های فقهی مورد بحث قرار گیرد و وظیفه عقل و علم و عرف است که به تناسب مقتضیات زمانی و مکانی به ارائه طریق بپردازند.

۵.۲. عدم گنجایش دانش فقه

علت دیگری که ممکن است باعث دخالت نکردن فقها در روش‌ها باشد، مسئله گسترده‌گی فقه و امکان‌ناپذیر بودن آگاهی از روش‌ها برای یک فقیه است و این مسئله‌ای است که عقل بشر نیز بر آن صحنه می‌گذارد که صرف ارتباط و وابستگی بعضی از علوم با علم فقه نمی‌تواند دلیلی قانع‌کننده برای متوقف ساختن فقه و فقاقت بر کسب آگاهی از آن علوم باشد و اگر چنین باشد، پس از چند صباحی، فقاقت به چیزی محال تبدیل خواهد شد و دروازه علم دین بر روی همگان بسته خواهد شد؛ بنابراین بهتر است احکام شرعی و ضوابط کلی آنها را فقها بیان کنند؛ ولی تعیین روش‌ها، با تکیه بر ضوابط شرعی ضمن نظارت و مشاوره با فقها در علوم دیگر بررسی شود و فقها با متخصصان علوم دیگر در ارتباط باشند و از نتایج تحقیقات خود همدیگر را مطلع سازند و بهتر از این، آن است که گرایش نوی از علم فقه تأسیس شود که در آن فقه را با دید کاربردی و برای بررسی چگونگی اجرای احکام مطالعه کنند و این‌گونه مباحث هم در آنجا بررسی شوند تا از این رهگذر، ذهن فقهای بزرگ از بررسی این‌گونه امور فراغت یابد و به بررسی عمیق ادله تفصیلی احکام اختصاص یابد و به جای آن فقهای دیگری با فراغت از ادله تفصیلی در شیوه‌های اجرای احکام و کشف مصادیق به تحقیق بپردازند. نام این شاخه از فقه را می‌توان «فقه کاربردی» گذاشت و در کنار فقه مصطلح حوزه‌ها که آن را نیز می‌توان «فقه محض» نامید، به کار خود ادامه دهد و مکمل و مددکار آن باشد؛ همچنان که این حقیر در مقاله‌ای که به چاپ رسانده‌ام، این موضوع را به تفصیل بررسی کرده‌ام (ر.ک: رضا پدلی، ۱۳۷۹: ص ۴۶).

۶. ملاک‌های ارزشیابی روش‌ها

پس از قبول ضرورت ورود فقه به حوزه روش‌ها پرسشی مطرح می‌شود و آن پرسش این است که فقه که علم به احکام است و ابزارها و ظرفیت‌های وجودی آن برای استنباط احکام تعریف و طراحی شده است، چگونه خواهد توانست از این حوزه فراتر برود و در حوزه روش‌ها که در حیطه علوم دیگر چون علم مدیریت و علوم سیاسی و اجتماعی قرار می‌گیرد، قدم بردارد؟

این جانب معتقد است با اندکی تأمل می‌توان به جرئت ادعا کرد در منابع و متون دینی این ظرفیت وجود دارد که روش‌های اجرای احکام را اگر چه نتوان طراحی و تولید کرد، می‌توان با توجه به هدف و روح احکام دینی آنها را ارزیابی و نقد کرد، بلکه فراتر از این، می‌توان ادعا کرد هیچ‌کس غیر از فقیه این مجوز و صلاحیت را ندارد که در این خصوص، اظهار نظر کند و واگذاری انتخاب روش اجرای احکام به غیرفقیه، همچون واگذاری استنباط احکام به غیرفقیه، نتیجه‌ای جز انحراف و نابودی و اضمحلال دین در پی نخواهد داشت؛ اما فقیه می‌تواند با بهره‌گیری از منابع و متون سرشار اسلامی همچنان که ملاک‌ها و معیارهایی برای استنباط احکام به دست آورده است، ملاک‌های دقیقی را برای ارزیابی روش‌های اجرایی نیز استخراج کند که در ادامه این نوشتار، برخی از این ملاک‌ها برای بررسی و تکمیل به جامعه علمی پیشنهاد می‌شود.

۶.۱. موافقت با موازین شرعی و قواعد فقهی

مکلف همچنان که همه اعمال خود را بر اساس موازین شرعی تنظیم می‌کند، شیوه‌های اجرایی خود در عمل به احکام را هم باید با شرع و موازین شرعی هماهنگ سازد و اگر اصلی عمل، موافق شرع بود، اما شیوه‌های عمل به آن با شرع مخالف بود، نمی‌توان گفت تکلیف انجام شده است، و نه تنها تکلیف انجام نشده است بلکه به دلیل تضاد روش‌ها با موازین شرعی، عملی خلاف شرع و خلاف تکلیف از او سر زده است. برای مثال اگر قاضی، مجرم را به مجازات شرعی‌اش برساند، اما اثبات جرم با





شیوه‌ای صورت گرفته باشد که مورد تأیید شرع مقدس نیست، مثلاً از طریق اقرار مُکَرَّه یا اقرار غیربالغ جرم او را به اثبات رسانده باشد، نمی‌توان گفت که این قاضی به صرف اجرای مجازات شرعی، تکلیف خود را به درستی انجام داده است، بلکه چه بسا فرد، مجرم نبوده و او را به جای مجرم اشتباه گرفته یا جرم او چیز دیگری بوده است و مجازات دیگری را به او تحمیل کرده است؛ پس نه تنها به تکلیف عمل نکرده، بلکه خلاف شرع و ظلم آشکار از او سر زده است.

۶.۲. امکان پذیر بودن

یکی دیگر از ملاک‌های تشخیص روش درست، میسر بودن و نداشتن مشقت است؛ زیرا بر اساس اصول مسلم و قواعد اثبات شده شرعی، هر عمل و تکلیفی که ممتنع یا فوق طاقت مکلف باشد، ساقط، بلکه انجام آن خلاف شرع و خلاف تکلیف است (حج: ۷۸؛ حلی، ۱۴۰۳: ۱۴۴؛ فاضل تونی، ۱۴۱۵: ۸۸). این مطلب به روشنی قابل تسری به روش‌های اجرای احکام نیز است؛ زیرا روش‌های اجرای احکام هم اگر ممتنع یا مشقت آور باشند؛ ساقط می‌شوند، بلکه خلاف شرع خواهند بود و همچنان که تکلیف مشقت آور، تکلیف نیست، روش مشقت آور هم مورد تأیید شرع نیست و نمی‌توان گفت چون اصل تکلیف، حرجی و مشقت آور نیست، آن را با هر روشی می‌توان و باید به اجرا درآورد.

۶.۳. سازگاری با اهداف دین

در فقه شیعه، برخلاف فقه اهل سنت، قیاسات ظنی و استحسانات و مصالح مرسله، چندان مورد قبول قرار نگرفته‌اند (میرزای قمی، بی‌تا، ج ۲: ص ۸۱-۹۲؛ غزالی، ۱۴۱۷، ج ۱: ص ۲۷۴ به بعد) و اجازه داده نشده است که با فلسفه‌بافی‌های ذهنی و سلیقه‌ای، دایره احکام به طرز بی‌رویه‌ای توسعه و تضییق یابد؛ اما با این همه در مواردی که هدف و غرض شارع کاملاً واضح و روشن است و از مصادیق قیاس جلی به‌شمار می‌آید، چنین قیاسات و استحساناتی صورت گرفته است (فخار طوسی، ۱۳۷۱، ج ۴: صص ۷۳ و ۹۸ و ج ۵: صص ۱۵۸ و ۱۶۰؛ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۳: ص ۶۴؛ برقی، بی‌تا، ج ۲: ص ۴۲۹) و بر همین اساس هرگاه حکمی از احکام به

نتایجی بینجامد که با اهداف قطعی و اثبات شده دین و شریعت در تضاد است، فقیه شیعی هم نمی تواند بی توجه به آن بماند.

برای مثال اگر امر به معروف، که بر اساس روایات برای ایجاد امنیت (حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۱: ص ۴۰۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۰: ص ۷۹)، انسجام جامعه^۱ (محمودی، ۱۳۹۶، ج ۳: ص ۲۴۵-۲۴۷؛ رشید رضا، ۱۴۱۲، ج ۴: صص ۲۱ و ۳۷)، از بین بردن منکرات (مفید، ۱۴۰۱: ص ۸۰۹)، دفع فتنه (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۰: ص ۷۹) و اجرای دین (ر.ک: ابن شعبه، ۱۴۰۴، ص ۲۳۷) مقرر شده است، به روشی اجرا شود که خود موجب سلب امنیت و آشفته‌گی جامعه و رواج منکرات و برانگیختن فتنه باشد، مشروع نیست و باید تعطیل شود تا شیوه‌های اجرایی صحیح آن آشکار گردد و اگر امر به معروف، خود، متوجه این اشتباه نباشد، بر دیگران واجب است که او را از این امر به معروف نهی کنند (امام خمینی، بی تا، ج ۱: ۴۶۷).

همچنین هدف زکات رفع فقر است (نهج البلاغه، ص ۱۲۶) و هدف جهاد عزت اسلام (همان، ص ۴۵۱). حال اگر فتاوا و نظریات فقهی درباره این دو مقوله به گونه‌ای مطرح شود که عملاً بی اثر باشد یا علاوه بر آن مثلاً به دلیل انحصار اموال زکوی در موارد خاص، زکات نه تنها موجب رفع فقر یا عزت مسلمانان نباشد، بلکه موجب وهن اسلام و فشار بر اقشار ضعیف و توسعه فقر باشد، باید در این گونه فتاوا تجدید نظر کرد و شیوه اجرا و تبیین این احکام را تغییر داد؛ همچنان که در خصوص اختصاص اموال زکوی به نه مورد خاص چنین دیدگاه‌هایی مطرح می شود (عسکری و اسماعیل پور، ۱۳۸۸: ص ۱۱۹) و شیوه داعشی جهاد و نحوه نامطلوب قمه زنی به سبب آنکه موجب وهن اسلام است، مورد انتقاد بسیاری از فقها قرار می گیرد.

۷. اجرای احکام توسط متخصصان و کارشناسان

ممکن است در نقد آنچه گذشت گفته شود ادله ارائه شده لزوم تصدی یا نظارت مستقیم

۱. دلیل اینکه هدف امر به معروف حفظ و انسجام جامعه است، آیاتی است که علت هلاکت بعضی از اقوام را ترک امر به معروف ذکر می کند، از جمله آیه ۱۱۶ سوره هود.



فقه



اجرای احکام به دست فقها را ثابت نمی‌کند و برای رسیدن به اهداف احکام، ارائه روش و راهکار از سوی فقها کافی است و این امکان وجود دارد که با تکیه بر راهکارها و روش‌هایی که فقها ارائه می‌کنند، متخصصان و کارشناسان هر بخشی از بخش‌های جامعه احکام را به اجرا درآورند. در پاسخ این اشکال می‌توان گفت گرچه این مطلب بعید به نظر نمی‌رسد، بی‌شک این مجریان باید اطلاعات کافی را از اهداف و ادله احکام داشته باشند تا در مرحله اجرا بتوانند انحراف یا عدم انحراف احکام از اهداف آنها را تشخیص دهند؛ زیرا در غیر این صورت با برداشت و تلقی نادرست خود، احکام را در مسیری به جریان خواهند انداخت که با هدف و ادله احکام در تضاد است؛ حتی در صورت پذیرش این انتقاد، نمی‌توان از ضرورت دخالت فقیه به عنوان ناظر اجرای احکام چشم‌پوشی کرد و فقیه اگر خود مجری احکام نباشد، دست کم ناظر بر اجرای احکام باشد و نظریه ولایت فقیه نیز بر این مبنا استوار شده است.

به نظر می‌رسد همچنان که بعضی از صاحب‌نظران گفته‌اند، فقیه اگر تنها گزینه برای نظارت بر اجرای احکام نباشد، بهترین گزینه است (منتظری، ۱۳۰۱، ج ۱: ص ۲۷۶)؛ اما به شرط آنکه فقیه با توسعه‌ای در موضوع خود، به شیوه‌ها و میزان اثربخشی آنها نیز ورود کند و شاخه‌ای از فقه که پیشنهاد شد (فقه کاربردی) تأسیس شود و متخصصان فقه کاربردی، ناظر بر اجرای احکام باشند و این تمامی سخن این مقاله است.

نتیجه‌گیری

با آنکه در تعریف‌های رسمی، فقه علمی است که برای بیان احکام شرعی و دلایل آنها طراحی شده است، اما تجربه تاریخی ثابت کرده است اگر فقیهان در روش اجرای احکام مداخله نکنند و اجرای احکام را به غیر فقیهان بسپارند، به خصوص در احکامی که جنبه سیاسی و اجتماعی و حقوقی دارند، مانند جهاد، دفاع و امر به معروف و نهی از منکر و قضاوت و حکومت، احکام در مرحله عمل از هدف خود منحرف می‌شوند و بحران‌ها و آسیب‌هایی بر جامعه و فرهنگ تحمیلی شود و نتایجی به بار می‌آید که از نتایج اجرانشدن احکام به مراتب بدتر و ناگوارتر است و وهن دین و نفرت از آن و

اضمحلال تدریجی فرهنگ دینی را در پی خواهد داشت.

شایسته است فقهای معظم با پذیرش توسعه‌ای در موضوع فقه و تغییر نگرش به تعریف و چستی دانش فقه و با استفاده از منابع غنی اسلامی و مطالعه و جمع‌بندی تجربیات اجرای احکام در گذشته، ملاک‌هایی را برای تشخیص روش‌های درست و موفق از روش‌های نادرست از متون و منابع دینی استخراج کنند و با آن ملاک‌ها و معیارها روش‌های اجرای احکام را ارزیابی و بر اجرای آنها نظارت کنند.

سیره عملی فقها هم مؤید این ضرورت است؛ زیرا بسیاری از مباحث فقهی اختصاص به روش احکام دارند و فقها به‌ناچار و بنا به ضرورت وارد این‌گونه مباحث شده‌اند.

اجرای احکام توسط کارشناسان علوم مرتبط اگر با نظارت فقها همراه نباشد نمی‌تواند گزینه مناسبی برای اجرای احکام باشد؛ زیرا غیرفقیه از هدف و روح احکام آگاه نیست و ممکن است در تشخیص انحراف احکام در صحنه عمل توفیق چندانی را به دست نیاورد.

روش‌های اجرای احکام به فراخور جوامع و زمان و مکان دگرگونی می‌یابند و فقیه باید با اطلاع از شرایط زمانی و مکانی برای عصر خود شیوه مناسب را شناسایی کند.

مبارزه با حکومت‌های ناشایست یا تأسیس حکومت شرعی، تنها روش‌های اجرای احکام نیستند و وظیفه فقیه در اجرای احکام به زمان‌هایی که بسط ید دارد و حکومت در اختیار او است منحصر نیست و در شرایطی ممکن است پذیرش مناصب حکومتی بهترین گزینه برای اجرای احکام نباشد یا حتی اجرای احکام را مختل کند.

این تحقیق به‌عنوان نخستین گام در فقه روش‌شناسانه، پس از بررسی ضرورت ورود فقه به محدوده روش‌شناسی، سه ملاک را از متون دینی استخراج می‌کند که می‌تواند برای ارزیابی روش‌های اجرای احکام ملاک عمل قرار گیرند. این ملاک‌ها «موافقت با موازین شرعی»، «امکان پذیر بودن» و «سازگاری با هدف احکام و مقاصد شریعت» هستند.

با استفاده از یافته‌های این تحقیق پیشنهاد می‌شود تعریف علم فقه بدین شکل اصلاح شود: «علم فقه علم به احکام شرعی فرعی و روش‌های اجرای آنها با استفاده از دلایل



تفصیلی آنها است». همچنین پیشنهاد می‌شود به منظور پیشگیری از گسترش و حجیم‌شدن غیرمتعارف مباحث فقهی شاخه جدیدی برای علم فقه به نام «فقه کاربردی» تعریف شود که در آن با فراغت از ادله تفصیلی و مفروغ‌عنه گرفتن آنها بر روی روش اجرای احکام تمرکز کنند و این شاخه، ترکیبی از علم تاریخ و علم فقه باشد و از علوم مرتبط دیگر مانند جامعه‌شناسی نیز کمک بگیرد و با استفاده ملاک‌ها و معیارهای برگرفته از شرع و تعالیم دینی و تجربیات تاریخی، بررسی روش‌های اجرا و نقاط ضعف و قوت آنها را هدف اصلی خود قرار دهد و در کنار فقه مصطلح و رایج در حوزه‌های علمیه که ما اسم «فقه محض» را برای آن پیشنهاد می‌کنیم و هدف آن بیان احکام و ادله آنها است، به حیات خود ادامه دهد.



فقه

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، بیروت، دارالکتاب اللبنانی.
۳. ابن شعبه حرانی، ابومحمد حسن بن علی بن الحسین (۱۴۰۴ق)، تحف العقول عن آل الرسول، تصحیح و تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
۴. امام خمینی، روح الله (۱۳۷۹ش)، تحریر الوسیله، ج ۱ و ۲، قم: نشر دارالعلم.
۵. امام خمینی، روح الله (۱۳۸۵ش)، المکاسب المحرمه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. امام خمینی، روح الله (بی تا)، ولایت فقیه و جهاد اکبر، ج ۱، تهران: انتشارات سیدجمال.
۷. انصاری، شیخ مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق)، المکاسب المحرمه، تحقیق: لجنه التحقیق، ج ۱، قم: المطبعه الباقری.
۸. بادکوبه هزاوه، احمد (۱۳۷۹ش)، حسیبه در سرزمین های شرق اسلامی از آغاز تا سقوط بغداد، پایان نامه دوره دکتری دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، رشته تاریخ و تمدن.
۹. برقی، ابی جعفر احمد بن محمد (بی تا)، المحاسن، تحقیق: سیدجمال الدین الحسینی، دارالکتب الاسلامیه.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵ش)، «مقاله ای تحت عنوان سیری در مبانی ولایت»، مجله حکومت اسلامی، سال ۱، شماره ۱، ص ۵۰-۸۰.
۱۱. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۳ق)، وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشریعه، تصحیح و تعلیق: عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت: دار احیا التراث العربی.
۱۲. حلی، حسن بن یوسف مطهر اسدی (۱۴۱۹ق)، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۳. حلی، محقق نجم الدین ابی القاسم (۱۴۰۸ق)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، تصحیح: عبدالحسین محمد علی نقال، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۴. حلی، محقق نجم الدین ابی القاسم (۱۴۰۳ق)، معارج الاصول (الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، تصحیح: محمد حسین رضوی، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.





۱۵. رشید رضا، محمد (۱۴۱۲ق)، تفسیر المنار، قم: مؤسسه دارالکتاب
۱۶. رضا بدلی، عبدالحسین (۱۳۷۹ش)، «نه حقوقدان نه فقیه»، کیهان فرهنگی، ش ۱۷۲، ص ۵۶-۶۰.
۱۷. رضایی راد، عبدالحسین (۱۳۸۴)، «آسیب شناسی امر به معروف و نهی از منکر با تکیه بر تجارب تاریخی»، مطالعات اسلامی فقه و اصول، ش ۶۹، ص ۷۳-۱۰۰.
۱۸. رضایی راد، عبدالحسین (۱۳۹۰)، «تحولات نظارت اجتماعی در تمدن اسلامی»، دوفصلنامه علمی-تخصصی اسلام و علوم اجتماعی، ش ۵۰، ص ۱۴۵-۱۶۶.
۱۹. رضایی راد، عبدالحسین (۱۳۹۸)، «آسیب شناسی انگاره و جوب همگانی امر به معروف و نهی از منکر»، نشریه اسلام و مطالعات اجتماعی، سال ۶، ش ۴، ص ۱۰۴-۱۲۸.
۲۰. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۳ق)، علم چیست فلسفه چیست، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۲۱. سیوری حلی، مقداد بن عبدالله (۱۳۶۱ش)، نضد القواعد الفقیهیه علی مذهب الامامیه، تحقیق: السید عبداللطیف کوهکمری، قم: مکتبه آیت الله مرعشی النجفی.
۲۲. شریعتی، علی (۱۳۷۸ش)، شیعه مجموعه آثار، تهران: نشر الهام، (دفتر تدوین و تنظیم آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی).
۲۳. شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی (بی تا)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة نجف: جامعه النجف الدینیة
۲۴. صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۴ق)، من لایحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه.
۲۵. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۶۱ق)، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، قم: منشورات رضی.
۲۶. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۰ق)، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، تحقیق: حسن سعید، قم: مکتبه جامع چهلستون.
۲۷. عاملی، حسن بن زین الدین بن شهید ثانی (۱۳۹۱ق)، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، شرح: مصطفی اعتقادی، نجف: مطبعه الاداب.
۲۸. عسکری محمد مهدی و مهدی اسماعیل پوردره (۱۳۸۸ش)، «تحلیل نظری زکات و بررسی امکان تعمیم دامنه اموال مشمول زکات»، مجله مطالعات اقتصاد اسلامی، دوره ۲، ش ۱: ص ۱۱۹-۱۵۳

۲۹. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۳۵۲ق)، احیاء علوم الدین، مصر: مطبعه العثمانيه المصريه.
۳۰. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۴۱۷ق)، المستصفی فی العلم الاصول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۱. فاضل تونی، عبدالله بن محمد (۱۴۱۵ق)، الوافی، تحقیق: محمدحسین رضوی کشمیری، قم: نشر المجمع الفکر الاسلامی.
۳۲. فخار طوسی، جواد (۱۳۷۱ش)، در محضر شیخ انصاری، قم: نشر مرتضی.
۳۳. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (۱۳۷۰ش)، الوافی فی شرح الاصول الکافی، اصفهان: مکتبه الامیرالمؤمنین
۳۴. _____ (۱۳۸۳)، المحججه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی. قم ایران
۳۵. قمی، شیخ عباس (بی تا)، سفینه البحار و مدینه الحکم و الاثار، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۳۶. القنوجی، صدیق بن حسن (۱۹۷۹م)، ابجدالعلوم، تحقیق: عبدالجبار زکار، بیروت: دارالکتاب العلمیه.
۳۷. کاشف الغطاء، جعفر (بی تا)، کشف الغطاء، اصفهان: طبع حجریه المطبعه مهدوی.
۳۸. گیپ همیلتون، الگزاندراسکین (۱۳۸۰ش)، اسلام بررسی تاریخی، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۳۹. مالدب، میشل (۱۳۸۱ش)، انسان و ادیان، ترجمه: مهران توکل، تهران: نشر نی.
۴۰. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت: لبنان، مؤسسه الوفاء
۴۱. محمودی، محمد باقر (۱۳۹۶ق)، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات
۴۲. مطهری، مرتضی (بی تا)، ده گفتار، قم: صدرا.
۴۳. مفید، محمد بن محمد (۱۴۰۱ق)، المقنعه، تحقیق: جماعه المدرسین، قم: انتشارات اسلامی.
۴۴. منتظری، حسینعلی (۱۳۰۱)، دراسات فی ولایت الفقیه و فقه دول الاسلامیه، ج ۱، قم: نشر تفکر.



۴۵. میرزای قمی، ابوالقاسم (بی تا)، قوانین الاصول، تهران: مکتبه الاسلامی.
۴۶. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۷ش)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق: عباس قوچانی، چ ۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۷. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۳۷۸ش)، معراج السعاده، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.
۴۸. نوری طبرسی، میرزا حسین (۱۴۰۹ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق: مؤسسه آل الیبت لاحیاء التراث، ج ۲، بیروت: مؤسسه آل الیبت لاحیاء التراث.
۴۹. یر، دمپی (۱۳۸۴ش)، تاریخ علم، ترجمه: عبدالحسین آزرنگ، تهران: نشر سمت.
50. fritage Ulrike, *comading right and forbidding wrong in Islamic thought* // department of history SOAS /<http://www.History.as.ur/welcome.htm> 27/10/1383.



فصل

References in Arabic / Persian

1. The Holy Quran.
2. *Nahj al-Balaghah*, research: Sobhi Saleh, Beirut, Dar al-Kitab al-Lebanani.
3. Ibn Shu'bah al-Harrani, Abu Muhammad Hasan ibn Ali ibn al-Husayn (1404 AH), *Tohaf al-'Uqul an Ale al-Rasul*, corrected and researched by Ali al-Akbar Ghaffari, Qom: Office of Islamic Publications affiliated to the Society of Teachers of Qom Seminary
4. Imam Khomeini, Ruhollah (1379 SH), *Tahrir al-Waseelah*, vols. 1 and 2, Qom: Dar al-Ilm Publications.
5. Imam Khomeini, Ruhollah (1385 SH), *Al-Makaseb Al-Muharram*, Tehran: Institute for Preparation and Publications of Imam Khomeini's Works.
6. Imam Khomeini, Ruhollah, *Velayat-e Faqih and Jihad Akbar*, Vol. 1, Tehran: Seyed Jamal Publications.
7. Ansari, Sheikh Morteza Ibn Mohammad Amin (1415 AH), *Al-Makasib Al-Muharramah*, research: Le janah Al-Tahqiq, first print, Qom: Al-Muttabat Al-Baqeri.
8. Badkoobeh Hazaveh, Ahmad (1379 SH), *Hasbeh in the Lands of Eastern Islam from the Beginning to the Fall of Baghdad*, PhD Thesis, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Department of History and Civilization.
9. Barghi, Abi Ja'far Ahmad Ibn Muhammad, *al-Mahasen*, researcher: Sayyid Jamal al-Din al-Hosseini, Dar al-Kotob al-Islamiyah.
10. Javadi Amoli, Abdullah (1375 SH), "An article entitled" A glimpse at the foundations of the Wilayat ", *Journal of Islamic Government*, Vol. 1, No. 1, pp. 50-80.

11. Hor-Ameli, Mohammad Ibn Hassan (1403 AH), *Vasa'el al-Shia ila Tahsil al-Masa'el al-Shariah*, correction and annotation: Abdul Rahim Rabbani Shirazi, Beirut: Dar Al-ihya Al-Torath Al-Arabi.
12. Helli, Hassan Ibn Yusuf Motahar Asadi (1419 AH), *Qava'ed al-Ahkam fi Ma'arefah al-Halal va al-Haram*, Qom: Islamic Publications Institute.
13. Helli, Mohaghegh Najmuddin Abi al-Qasim (1408 AH), *Sharaye' al-Islam fi Masael al-Halal wa al-Haram*, edited by Abdul Hussein Muhammad Ali Baqal, Qom: Ismailian Institute.
14. Helli, Mohaghegh Najmuddin Abi al-Qasim (1403 AH), *Ma'arij al-Osul (Al-Ijtihad wa al-Taqlid)*, first print, correction: Mohammad Hussein Razavi, Qom: Alulbayt Institute.
15. Rashid Reza, Mohammad (1412 AH), *Tafsir al-Minar*, Qom: Dar al-Kitab Institute
16. Reza Badali, Abdolhossein (1379 SH), "Neither lawmakers nor jurists", Kayhan Farhangi, p. 172, pp. 56-60.
17. Rezaeirad, Abdolhossein (1384 SH), "The Psychology of Enjoining the Good and Forbidding the Evil by Relying on Historical Experiences", Islamic Studies of Jurisprudence and Usul, Vol. 69, pp. 73-100.
18. Rezaeirad, Abdolhossein (2011), "Developments of Social Supervision in Islamic Civilization", *Quarterly Journal of Islamic and Social Sciences*, Vol. 50, pp. 165-166.
19. Rezaeirad, Abdolhossein (1398 SH), "Psychology of the idea of public necessity of enjoining the good and forbidding the evil", *Journal of Islam and Social Studies*, Vol. 6, No. 4, pp. 104-128.
20. Soroush, Abdolkarim (1373 AH), *What is science, what is philosophy*, Tehran: Serat Cultural Institute.

21. Sivari Helli, Miqdad Ibn Abdullah (1361 AH), *Nazed al-Qava'ed al-Fiqhiyah ala Mazhab al-Imamiyyah*, research: Al-Sayyid Abdul Latif Kuh-Kamkari, Qom: Ayatollah Marashi Al-Najafi School.
22. Shariati, Ali (1378 SH), *Shia Collection of Works*, Tehran: Elham Publications, (Office of Editing and Preparation of the Works of Martyr Teacher Dr. Ali Shariati).
23. Martyr Thani Zayn al-Din bin Ali Ameli, *Al-Rawdha al-Bahiyah fi Sharh al-Loma'ah al-Damashqiyah*, Najaf: Jama'eah al-Najaf al-Diniyah.
24. Saduq, Muhammad ibn Ali (1404 AH), *man la yahzar al-Faqih*, research: Ali Akbar Ghaffari, Qom: Jama'at al-Modaresin fi al-Hawza al-Ilamiyah.
25. Tusi, Abu Ja'far Muhammad ibn Hassan (1361 AH), *Thawab al-A'amal va Iqab al-A'amal*, Qom: Razi's Publications.
26. Tusi, Abu Ja'far Muhammad ibn Hasan (1400 AH), *Al-Iqtisad al-Hadi ila Tariq al-irshad*, research: Hassan Saeed, Qom: Maktabah Jame' Chehelston.
27. Ameli, Hassan Ibn Zayn al-Din ibn Shahid Thani (1391 AH), *Ma'alem al-Din and Malaz al-Mujtahidin*, Explanation: Mustafa Eteqadi, Najaf: Matba'ah al-Adab.
28. Askari Mohammad Mehdi and Mehdi Ismail Purdareh (1388 SH), "Theoretical Analysis of Zakat and Investigating the Possibility of Generalization of Property Under Zakat", *Journal of Islamic Economics Studies*, Volume 2, Issue 1: pp. 119-153
29. Al-Ghazali, Abu Hamed Muhammad ibn Muhammad (1352 AH), *Ihya Olum al-Din*, Egypt: Matba'at al-Osmaniyah al-Mesriyah.
30. Al-Ghazali, Abu Hamed Muhammad ibn Muhammad (1417 AH), *Al-Mustasafi Fi Al-ilm Al-Usul*, Beirut: Dar Al-Kotob Al-Ilmiyah.

31. Fadhil Toni, Abdullah Ibn Muhammad (1415 AH), *Al-Wafiyah*, research: Mohammad Hussein Razavi Keshmiri, Qom: Nashr al-Majma' al-Fikr al-Islami.
32. Fakhar Tusi, Javad (1371 SH), *in the presence of Sheikh Ansari*, Qom: Morteza Publications.
33. Faiz Kashani, Mohammad Ibn Morteza (1370 SH), *Al-Wafi Fi Sharh Al-Usul Al-Kafi*, Isfahan: Al-Amir Al-Mo'menin School
34. Faiz Kashani, Mohammad Ibn Morteza (1383 SH), *Al-Muhajah Al-Bayda fi Tahdhib Al-Ihya*, Correction and annotation: Ali Akbar Ghaffari, Qom: Islamic Publications Office, Iran
35. Qomi, Sheikh Abbas, *Safinah al-Bahar and Medinah al-Hakam wa al-Athar*, Beirut: Dar al-Ta'arof le al-Matbu'at.
36. Al-Qonuji, Siddiq Ibn Hassan (1979), *Abjad al-Uloom*, research: Abdul Jabbar Zakar, Beirut: Dar al-Kitab al-Ilamiyah.
37. Kashif al-Ghatta ', Ja'far, *Kashf al-Ghatta'*, Isfahan: *Tab'e Hijriyah al-Matba'ah Mahdavi*.
38. Gip Hamilton, Algzander Sadkin (1380 SH), *Islam, Historical Review*, Translation: Manouchehr Amiri, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
39. Maldab, Michel (1381 SH), *Man and Religions*, translated by Mehran Tavakol, Tehran: Ney Publications.
40. Majlisi, Mohammad Baqir (1403 AH), *Bihar Al-Anwar*, Beirut: Lebanon, Al-Wafa Institute.
41. Mahmoudi, Mohammad Baqir (1396 AH), *Nahj al-Saadah fi Mustadrak Nahj al-Balaghah*, Beirut: Dar al-Ta'arof le al-Matbu'at.
42. Motahari, Morteza, *Dah Goftar*, Qom: Sadra.
43. Mofid, Mohammad Ibn Mohammad (1401 AH), *Al-Muqana'ah*, research: Jama'ah Al-Modaresin, Qom: Islamic Publications.

44. Montazeri, Hossein Ali (1301 SH), *Derasat fi Wilayat al-Faqih v Fiqh Dowal al-Islamiyah*, Vol. 1, Qom: Tafakor Publications.
45. Mirzayeh Qomi, Abolghasem, *Qavanin al-Usul*, Tehran: Maktabah al-Islami.
46. Najafi, Mohammad Hassan (1367 SH), *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'e al-Islam*, research: Abbas Quchani, seventh print, Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah.
47. Naraghi, Ahmad Ibn Mohammad Mahdi (1378 SH), *Meraj Al-Saadah*, Qom: Hijrat Publications Institute.
48. Nouri Tabarsi, Mirza Hossein (1409 AH), *Mustadrak al-Wasa'eil wa Mustanbet al-Masa'eil*, research: Alulbayt Le Ihya al-Toras Institute, second print, Beirut: Alulbayt Le Ihya al-Toras Institute.
49. Yer, Dempfi (2005), *History of Science*, Translation: *Abdolhossein Azarang*, Tehran: Samat Publications.
50. Fritage Ulrike, *comading right and forbidding wrong in Islamic thought // department of history SOAS /http://www.History.as.ur/welcome.htm 27/10/1383.*